

کمال ابوالقاسم خان فردوسی روزت هنوز مبارک

اروزنه!

محمدعلی سجادی



فردوسی عزیز سلامی از امروز به تو که اهل می گویند امروز روز توست و تو اهل دیروزی،

اما هر روز با هنوز تو سر می کنی، سال ها در کنار اسمت بودی و خواندی بستی رنج بردم از این سال سی و رنج نام‌ات شد گنج ما، من هم مثل خیلی از تصویرگران وطنی آرزوی این را داشتم که تو را و داستان‌هایت را به تصویر بکشم، کشیدم ولی مانده توی گنجه، گنج تمام نشدنی‌ات مثل سبذ عیسانی ناصری استت که هر چه از آن بیرون می کشند، همچنان در و گوهر می‌بخشد، هر کسی تو را برای خودش طلب می کند، هر وقت جهان وطنی شدیم، تو را پس زدیم و هر وقت دلمان برای وطن تپید برایت سینه چاک کردیم! مثل حالا که اهل سیاست و یک خُرده فرهنگ

تو را ببرق خود کرده‌اند و کسانی که سال ها عرب تباری را داد زده‌اند یکباره عاشق کوروش و داریوش … آرش و رستم تو شدند! چه کسانی می‌دانند که تو فراتر از مرز و خاک می‌اندیشی؟ تو زانی و ایرانی که از تبار فریدون بودند، در ستیز با هم اندوه تو را برانگیخت و غمخواری آدمیزاد حسرت همیشه تو شد، مگر نه همین تازدی غم‌انگیز «فرود» که این بن‌مایه‌ها را در خود دارد؟

به بازی بر آرد هفتاد دست زمانی به خنجر زمانی به تیغ زمانی به باد و زمانی به میغ این تکه از شعرت پیشانی نوشتن متن فیلم نوشته «فرود و سیاوشان» است، چه قدر در این سال‌ها آرزوی ساخته شدن این فیلم را داشته و دارم، همین شد تا در انتهای سال ۹۰ که دیگر نتوانستم جلوی شور و شوقم را بگیرم – برادران گرفتند البته – و دستت به رنگ و بوم قلم بردم بعد از سال‌ها، این طوری شد که تابلوهای سیاوشانم شد نمایشگاهی در تهران و مهرماه سرد سال پیشم را گرم کرد.

اما باید بگویم فردوسی بهتر از جان که من فقط به تو اکتفا نکردم و همان‌طور که خودت می‌دانی، به جاها و چیزهای دیگر هم سر زدم و خواندم، از این رو من سیاوش لذت می‌بریم و ریشه‌هامان را جلوی دیدگانمان می‌بینیم.

گزل

بهاروز گرانپایه

گیسو به یاد که می‌سپاری باز تمام پنجره‌ها شاد می‌شوند و عشق نفسی تازه می‌کند به بی‌رنگی آبی آسمانی به شیدایی سوسنی‌های باغم تو را می‌ستایم به آب و نمک مرا می‌رهای از آندوه و درد تو دشتی تمام آقی در تو سبز

ادر بی‌آرئی

پدرام ابراهیمی



در روز بزرگداشت فردوسی جوگیر شدم و گفتم تا میدانم فردوسی بروم و با مجسمه‌اش عکسی گرفته و برسی دوستانم به اشتراک

بگذارم تا لایکی بگیرد و کamenti پذیرد.
در ایستگاه دانشگاه شریف سوار اتوبوس تندرو شدم، اتوبوس که راه افتاد، پسر کناری‌ام به دوستش گفت: «شنیدی آنجلینا جولی چیکار کرده؟» و تا این را گفت، پیرمرد بغل‌دستی لب اش گزید و گفت: «خجالت نمی کنی جلوی من پیرمرد؟

من جای پدر توام!»

کم کم بوی عرق آقای رویه‌رویی که پشتش به من بود، قرار از کف من ریود و با مشت گره‌کرده گفتم: «قا به نظر تون بهتر نیست از اسبری استفاده کنید؟» سرش رو کمی چرخاند و گفت: «چون؟ اسبری؟» گفتم: «از همینا که تو دار، خانه‌ها هست.» برگشت و با ناراحتی نگاه کرد، در چشمانش محرومیت عجیبی دیده می‌شد. به او گفتم: «منظورم این اسبری‌های پرشکته کهنه موی سر بود که آن هم حالا که از رویه‌رو می‌بینم تاان اصلا به آن نیازی نداری.»

نکردی؟ در زمستان زمستان ما از دین جرقه‌های دلخوش کنگ و فرهنگی و هنری خوشنود شدم، باز شندن گالری‌ها در بابل و امل و ساری … من را به وجد آورد. تا با کمک دوستان مازنی‌ام در ولایت محروم شده‌ام آثار نقاشی‌ام را به تماشبا بگذارم، آن هم در گالری جوانان خوش ذوق بابلسری، گالری «خورشید آرامش دریا».

جایت خالی، استقبال بسیار خوبی شد، شب افتتاحیه خوبی بود پرشور و مهربانانه. قرارم هست تا در شب پیش از اختتامیه سیاوش خوانی داشته باشیم، متن نوشته بودم برای دوستان مازنی‌ام زحمت این کار با خواهیم خواند، زحمت آن کار با دوستان خوبم، رویا تیموریان و مسعود رایگان عزیز، است، این متن فیلم – تئاتری است که مانده و امید که بتوانم بسازمش. اگر بشود در تهران هم آن را به تماشبا خواهیم گذاشت.

دیگر جانم برایت بگوید که در این روزها در طول هفته بیشتر تماشاگران تابلوهایم دربار‌ه سیاوش شاهنامه تو حرف می‌زدند. خیلی‌ها از همین ایرانی‌ها نام تو را می‌دانند ولی شاهنامه تو را یا نخوانده‌اند یا سر سرری خوانده‌اند و مثل دوران گذار از قاجاریه به پهلوی، در ستیز با فرهنگ سامی حاکم به نام و نشانه‌های تو اکتفا می‌کنند. فقط واکنش نشان می‌دهند و از فهم احتمالی آثار تو و بنیادهای اسطوره و امی‌مانند.

برای همین است که این آرزویم است که بتوانم داستان فرود و سیاوش را بسازم تا تاریخ سینمای ما که به پسوند ایرانی مفتخر است از ساخته شدن داستان‌های ملی‌ک البته باز نماند، داستان‌های ملی‌ک البته در محدوده آب و خاک نمی‌ماند

من به عنوان یکی از فرزندان و شاگردان تو در امروز یادت را در جانم دارم و کارم را در تداوم تقلای عظیم تو قرار می‌دهم، البته در حد و

توان خودم، نیازی نیست که بخوام تو را از گزند باد و باران و حشرات آدمی نما دور بدارم، چون خودت در بی کرانگی سبری می‌کنی و این ماییم که نوازندم توپیم و از مرور تو لذت می‌بریم و ریشه‌هامان را جلوی دیدگانمان می‌بینیم.

بهار

۱۳۴

پنجشنبه | ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۲ | شماره پیاپی ۱۲۹۱ | دوره جدید | شماره ۱۲۴

اوقات شرعی | اذان ظهر: ۱۲/۰۱ | اذان مغرب: ۲۰/۲۴ | اذان صبح فردا: ۴/۱۹ | طلوع خورشید: ۵/۵۸

www.baharnewspaper.com

صاحب امتیاز و مدیر مسئول|

سعید پورعزیزی

زیرنظر شورای سربدبری

نشانی| خیابان لارستان، جلالیان، پلاک ۴۱

تلفن| ۸۸۹۱۴۶۲۶ – ۸۸۹۱۴۶۳۵

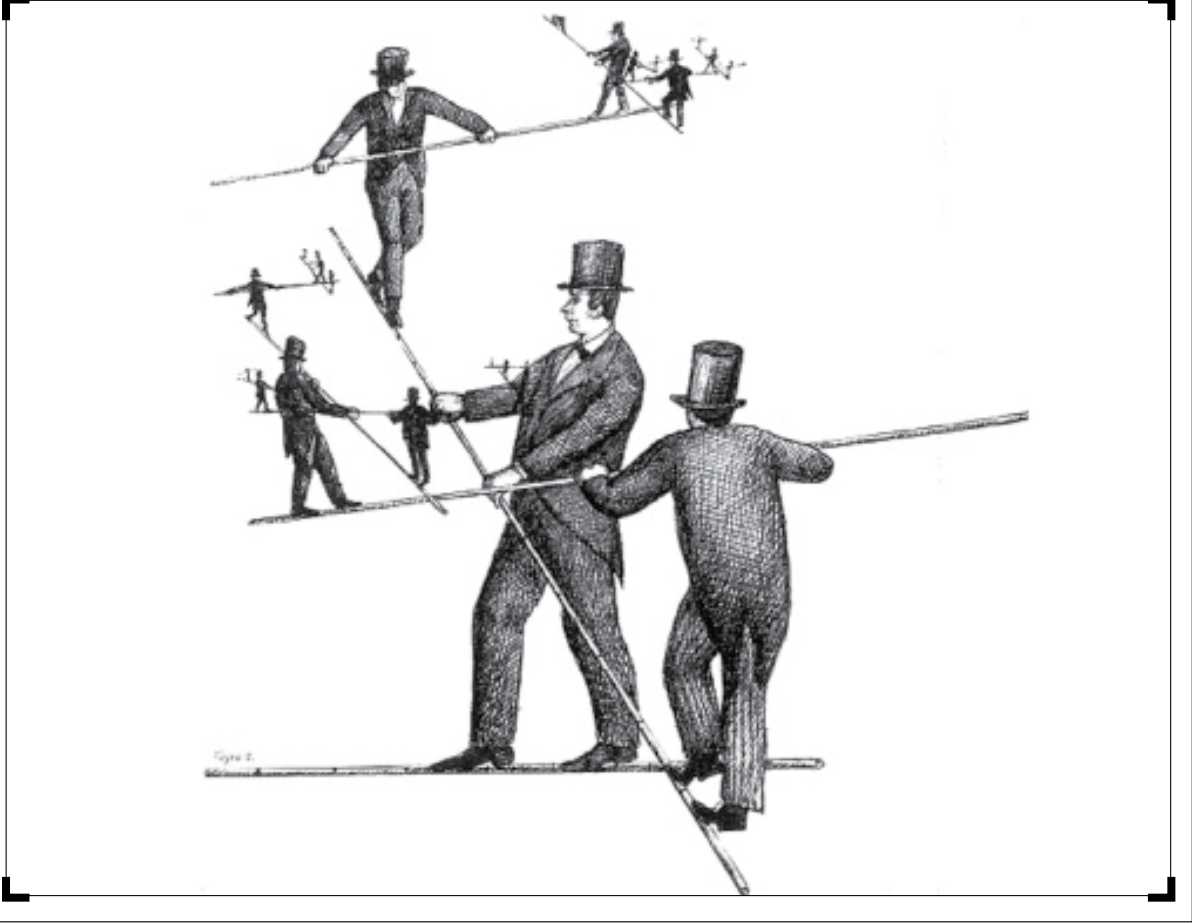
فاکس| ۸۸۹۱۴۸۰۳

چاپ| روزتاب / ۲۱-۰۲/۴۴۴۵۰

توزیع| پیام‌رسان پیروز ۰۷/۰۱/۹۳۳۱۶۱

ایمیل| info@baharnewspaper.com

رولان توپور – فرانسه



باز گشت گاو خشمگین به‌وال استریت

دومال سهنند



هر هفته در جهان نشریات معروفی منتشر می‌شوند که میلیون‌ها تیراز دارند و در بسیاری از کشورها طرقداران خاص خود را داشته و خوانده می‌شوند. از این هفته در صفحه آخر بهار به بررسی تیتز یک این مجله‌ها می‌پردازیم. در این شماره مجله سیاسی «تایم» مجله اقتصادی «کونومیست»، مجله ادبی و طنز «نیویورکر»، نشریه «آی تی (پی سی ورلد)» و دو هفته نامه «تشنال جنوگرافی» معرفی می‌شوند.

تیتز آخرین شماره مجله تایم به نسل نوجوان امروز دنیا می‌پردازد که همه‌چیز را برای خود می‌خواهند و من و برای من اهمیت بیشتری در زندگی آن‌ها پیدا کرده‌است.

در کاور استوری این مجله می‌خوانیم طبق تحقیق یکی از دانشگاه‌های آمریکانسل جدیدتر ۱۷سال آمریکا ۵۸درصد بیشتر نسبت به همسال ۲۰سال پیش از خود دچار خودشیفتگی هستند. در این یادداشت آمده‌است نوجوانان آمریکایی به‌طور متوسط هر هفته دو عکس از خود را در شبکه‌های اجتماعی آپلودمی‌کنندونظردهی دیگران ودوستان بسیاربرایشان مهم‌است. یک روانپزشک به روزنامهنگار مجله تایم گفته شمار نوجوانانی که به دلیل بی‌اهمیتی یا لایک‌نشدن عکس‌هاومطالبشان در فضای مجازی دچار افسردگی می‌شوند، روبه‌افزایش است. در پایان نظر یکی از نوجوانان که در این آمارگیری شرکت کرده است جالب به نظر می‌رسد، او به روانپزشک خود گفته از نظر او پدر و مادرش انسان‌های مقب‌مانده هستند که حتی نحوه خرید یک آهنگ از اینترنت را بلدنیستندو همچنین مادر بزرگ خود را به فسیل زنده تشبیه کرده‌است.

هفته‌نامه ادبی و طنز نیویورکر در جلد این شماره به شوخی با کمپانی اپل و نیوتن پرداخته‌است. به‌طور معمول کاور این مجله توضیحی ندارد و در داخل با کار تونی دنباله‌ار به خواننده، منظور از تصویر روی جلد نشان داده می‌شود. اما همان‌طور که در این کاور می‌بینید با الهام از افتادن سیب

بر سر نیوتن شاهد چرخ‌دنده‌هایی هستیم که سیب‌هایی روی سر کسانی که زیر این درخت می‌نشستند می‌افتد؛ درختی که به جای شاخ و برگ، چرخ دنده دارد و این افراد ایده جدیدی به ذهنشان می‌رسد. اما این سیب‌هایی که روی این چرخ‌دنده می‌افتند داستان جالبی دارند که در کنار کاور آن نشان داده می‌شود. کاریکاتورنستی در حال فکر برای طراحی جلد مجله نیویورکر است ولی پس از مدتی تلاش به نتیجه نمی‌رسد و کاغذ را مجاله می‌کند و از پنجره بیرون می‌اندازد. این کاغذ به کیوتری در حال پرواز می‌خورد و این کیوتتر روی مردی سقوط می‌کند و لباسش را کنفی می‌کند، مرد لباسش را درمی‌آورد و دوان دوان (شاره به ارشمیدس که وقتی ایدهای به ذهنش رسید لخت از حمام به بیرون پرید) به سمتی می‌رود. در این میان به خانمی برمی‌خورد و در کار تون بعدی ماری از آسمان سیبی برای آن‌ها می‌آورد تا بخورند(شاره به شیطان که انسان را گول زد و با خوردن میوه بهشتی به زمین تبعید شد) ولی مرد وزن از خوردن سیب به دلیل عشق امتناع می‌کند و مار مجبور می‌شود سیب را خودش بخورد. در قضا همان پرنده‌ای که روی مرد سقوط کرده بود به مار حمله می‌کندو شیطان مجبوره بالا آوردن سیب می‌شودو سیب دوباره از پنجره کارتوتیست اول داستان به سر او می‌خورد و او ایده روی جلد نیویورکر را پیدا می‌کند و



بهار

پلاک ۱۶

کمال فرهنگ، روی تھی

کاوک



تاج الملوک آریملو – زن اول رضاشاه– درباره تهران – حصری بوده. بهش می‌گفتند «حصار ناصری» و کنار این حصار خندقی چون مار دور شهر چنبره زده بوده، رضخان میرپنج که شاه‌می‌شود، تصمیم به توسعه کلبدی شهر می‌گیرد. کنارش کریم‌آقای می‌گوید: «... از

شمال هم تهران محدود می‌شده به خندق‌های دروازه دولت و پل چوبی-. بعدا رضاشاه دستور داد خندق‌ها را بر کردند و در شمال تهران روی همسان خندق خیابانی وسیع به سبک خیابان‌های اروپا ساختند که به نام رضا آن را خیابان ششاه‌ر می‌نامیدند.» (نقل از روزنامه شرق، شماره ۱۱۲۲، تاریخ ۱۳۸۹/۹/۷) آن‌هایی که به تاریخ تهران علاقه دارند و یکی از تفریحاتشان بازی با نام‌های قدیم و جدید محله‌ها و خیابان‌های آن است، خوب می‌دانند که این خیابان شاه‌ضا همان خیابان انقلاب امروزی است. کمی بعد رضخان در منطقه‌الیه شمال غربی همین خیابان جدید به سبک فرنگ، باغ جلاییه را به شیوه خودش که بسیار شبیه شیوه دون کورلنونه بود (همان «پهش پشه‌های می‌دم که توننه ردش کنه» معروف) به‌قیمتی ارزان از حاج‌حجیم‌آقای اتحادیه تبریزی خرید و به این ترتیب شرایط برای احداث دانشگاه تهران فراهم شده‌دشکلهی که طرح جامع اولیه‌اش را آنده‌گذار فرانسوی داد. احداث دانشگاه تهران در آن منطقه اولین گام بود برای تبدیل خیابان شام‌زادر همه‌سال‌های بعد از آن و حتی وقتی که نامش شد انقلاب، به‌قطب‌مدرن فرهنگی پایتخت و بگذارید بگویم؛ کشور، به‌خصوص که از اوایل دهه ۴۰ شمسی هم داده‌دانه سنتی‌بنامی‌کنند.

از ایسن زاویه که می‌ایستم و به انقلاب امروز نگاه می‌کنم، دیگر تعجب نمی‌کنم که قلب تپنده فرهنگ این مملکت، محوری که روز گاری بسستر شاه‌رگ فرهنگ تهران و ایران بوده، امروز در بازی نابرابر اسودا و سرمایه و سیاست به این راحتی مغلوب و تبدیل شده به خیابانی مملو از دکان‌هایی برای عرضه کتاب‌های درسی و کمک‌درسی و دیگر هیچ. و می‌دانم هم که مانده‌ها، نا نوشته قرار می‌کنند که فلان مقوله یا فضا یا عرصه را به رسمیت بشناسند یا بی‌فرهنگی فرو خواهند رفت؛ از بنایی که بر تهی بنا شده، چه انتظاری هست دید-بی‌هیچ واسطه‌ای- یا دربار‌ه این که تاریخ تحولات ساختاری و فضایی هر شهری، رساله‌ای است مصور در تئیین سیر تحولات فکری، فرهنگی واجتماعی شهروندان یا، دربار‌ه این هر شهری چقدر شبیه شهرشان و این رابطه دیاکنتیک شهر ومردم هرگز تمامی نخواهد داشت.

نشانی| خیابان لارستان، جلالیان، پلاک ۴۱

تلفن| ۸۸۹۱۴۶۲۶ – ۸۸۹۱۴۶۳۵

فاکس| ۸۸۹۱۴۸۰۳

چاپ| روزتاب / ۲۱-۰۲/۴۴۴۵۰

توزیع| پیام‌رسان پیروز ۰۷/۰۱/۹۳۳۱۶۱

ایمیل| info@baharnewspaper.com

نشانی| خیابان لارستان، جلالیان، پلاک ۴۱

تلفن| ۸۸۹۱۴۶۲۶ – ۸۸۹۱۴۶۳۵

فاکس| ۸۸۹۱۴۸۰۳

چاپ| روزتاب / ۲۱-۰۲/۴۴۴۵۰

توزیع| پیام‌رسان پیروز ۰۷/۰۱/۹۳۳۱۶۱

ایمیل| info@baharnewspaper.com

نشانی| خیابان لارستان، جلالیان، پلاک ۴۱

تلفن| ۸۸۹۱۴۶۲۶ – ۸۸۹۱۴۶۳۵

فاکس| ۸۸۹۱۴۸۰۳

چاپ| روزتاب / ۲۱-۰۲/۴۴۴۵۰

توزیع| پیام‌رسان پیروز ۰۷/۰۱/۹۳۳۱۶۱

ایمیل| info@baharnewspaper.com

ا پرسه در تهران ۱۳

حالا می‌خواهم جور دیگری به ماجرا نگاه کنم:- روز گاری دور‌تادور تهران

حصری بوده. بهش می‌گفتند «حصار ناصری» و کنار این حصار خندقی چون مار دور شهر چنبره زده بوده، رضخان میرپنج که شاه‌می‌شود، تصمیم به توسعه کلبدی شهر می‌گیرد. کنارش کریم‌آقای می‌گوید: «... از

شمال هم تهران محدود می‌شده به خندق‌های دروازه دولت و پل چوبی-. بعدا رضاشاه دستور داد خندق‌ها را بر کردند و در شمال تهران روی همسان خندق خیابانی وسیع به سبک خیابان‌های اروپا ساختند که به نام رضا آن را خیابان ششاه‌ر می‌نامیدند.» (نقل از روزنامه شرق، شماره ۱۱۲۲، تاریخ ۱۳۸۹/۹/۷) آن‌هایی که به تاریخ تهران علاقه دارند و یکی از تفریحاتشان بازی با نام‌های قدیم و جدید محله‌ها و خیابان‌های آن است، خوب می‌دانند که این خیابان شاه‌ضا همان خیابان انقلاب امروزی است. کمی بعد رضخان در منطقه‌الیه شمال غربی همین خیابان جدید به سبک فرنگ، باغ جلاییه را به شیوه خودش که بسیار شبیه شیوه دون کورلنونه بود (همان «پهش پشه‌های می‌دم که توننه ردش کنه» معروف) به‌قیمتی ارزان از حاج‌حجیم‌آقای اتحادیه تبریزی خرید و به این ترتیب شرایط برای احداث دانشگاه تهران فراهم شده‌دشکلهی که طرح جامع اولیه‌اش را آنده‌گذار فرانسوی داد. احداث دانشگاه تهران در آن منطقه اولین گام بود برای تبدیل خیابان شام‌زادر همه‌سال‌های بعد از آن و حتی وقتی که نامش شد انقلاب، به‌قطب‌مدرن فرهنگی پایتخت و بگذارید بگویم؛ کشور، به‌خصوص که از اوایل دهه ۴۰ شمسی هم داده‌دانه سنتی‌بنامی‌کنند.

از ایسن زاویه که می‌ایستم و به انقلاب امروز نگاه می‌کنم، دیگر تعجب نمی‌کنم که قلب تپنده فرهنگ این مملکت، محوری که روز گاری بسستر شاه‌رگ فرهنگ تهران و ایران بوده، امروز در بازی نابرابر اسودا و سرمایه و سیاست به این راحتی مغلوب و تبدیل شده به خیابانی مملو از دکان‌هایی برای عرضه کتاب‌های درسی و کمک‌درسی و دیگر هیچ. و می‌دانم هم که مانده‌ها، نا نوشته قرار می‌کنند که فلان مقوله یا فضا یا عرصه را به رسمیت بشناسند یا بی‌فرهنگی فرو خواهند رفت؛ از بنایی که بر تهی بنا شده، چه انتظاری هست دید-بی‌هیچ واسطه‌ای- یا دربار‌ه این که تاریخ تحولات ساختاری و فضایی هر شهری، رساله‌ای است مصور در تئیین سیر تحولات فکری، فرهنگی واجتماعی شهروندان یا، دربار‌ه این هر شهری چقدر شبیه شهرشان و این رابطه دیاکنتیک شهر ومردم هرگز تمامی نخواهد داشت.

الو بهار



نامزدهای اصلاح‌طلب (آقایان عارف، پژشکیان و روحانی) باید تا آخرین روز تبلیغات در کنار هاشمی از بر نامه‌های تبلیغاتی تلویزیون استفاده کنند و در آخرین روز به نفع هاشمی کنار بروند تا از حداکتر زمان برای تبلیغات استفاده کنند.

بهار | این هم دیدگاهی است.

این آقای لنگرانی کیسه که در کمال بی‌ادبی درباره آقای هاشمی و برخی حامیان در انتخبات هشت‌سال پیش گفته‌اگر «هاشمی ۲۰۰۵» رادر اینترنت سرچ کنید روزهمان باطل می‌شود، بد نیست این آقابه عکس برخی حامیان احمدی‌نژاد که خودش وزیر او بوده هم نگاهیی بیندازد.

بهار | این بزرگوار نورسیده باید برای جلب توجه راه دیگری در پیش بگیرد.
خازیب هاشمی ایزاری بود که هشت سال پیش دوست سابق ایشان در انتخابات به آن چنگر انداخت ولی چشم و گوش مردم دیگر از این حرف‌ها پر شده و حالا دیگر فهمیده‌اند چه خبر است.

از آقای مصباح‌زیدی که یک روحانی است انتظار می‌رود به این پسر جوان وزیر اسبق بهداشت که نامزد مورد علاقه‌شان است توصیه کنند حرمت افراد به‌ویژه بزرگان را نگه دارند.

بهار | این آقای جوان که فرمودید ظاهرا فراموش کرده بعد از هشت سال مردم فهمیده‌اند آدم‌هایی از این جنس نتیجه کار و رفتارشان برای مردم معلوم شده‌است.

کاری نداریم کی نامزد شده شما بهتر می‌دونید که تا رویه‌ها عوض نشود رییس جمهوری بعدی هیچ کاری نمی‌تونه انجام‌بده.

بهار | بالاخره رییس جمهوری آینده باید بر خی رویه‌های نادرست را تغییر دهد.

بهتر است برای سال‌های بعد قانون نام‌نویسی نامزدهای ریاست‌جمهوری تغییرات اساسی داده شود. ۶۸۶ نفر نام‌نویسی کرده‌اند از کودک تا پیرمرد. بی‌سواد و باسواد، بررسی موشکافانه و خیلی دقیق‌ی بهتر است انجام‌شود. باین کارها‌شان مقام ریاست‌جمهوری پایان آورده شده

بهار | حق با شماست ولی حرمت امام‌زاده را متولی نگاه می‌دارد.
گاهی آن‌ها که به مقام می‌رسند اعمال و رفتارشان به گونه‌ای است که برای بسیاری این توهم را ایجاد می‌کند می‌توانند رییس جمهوری شوند.

تیتز و عکستون درباره آیت‌الله مصباح ولنگرانی خیلی جالب‌بود.

بهار | این جالبی را مدیون جالب بونن سوژه‌های تیتز و عکس هستیم.